

باب الثمین

سودون	سود	می سود	سود است	سود بود	خواهد بود
بساید	می بساید	بسای	مسای	ساییده	ساییده
سترون	ستود	می ستود	ستود است	ستوده بود	خواهد ستود
بستاید	می بستاید	بستای	مستای	ستاییده	ستوده
ستین	ستد	می ستد	ستد است	ستد بود	خواهد ستد
بستاند	می بستان	بستان	مستان	ستاننده	ستانده
ساختن	ساخت	می ساخت	ساخت است	ساخته بود	خواهد ساخت
بسازد	می سازد	ب ساز	م ساز	سازنده	ساخته
سوخن	سخت	می سخت	سخت است	سخت بود	خواهد سخت
بسوزد	می بسوزد	لبوز	مسوز	سوزنده	سخته
سفتن	سفت	می سفت	سفت است	سفته بود	خواهد سفت
بسفد	می سفد	ب سف	م سف	سفنده	سفته
سپرن	سپرد	می سپرد	سپرد است	سپرده بود	خواهد سپرد
بسپرد	می بسپرد	بسپرد	مسپرد	سپردنده	سپرد
سترون	سترد	می سترد	سترد است	سترد بود	خواهد سترد

بسترد	می بسترد	بستر	مستر	سترند	سترده
بسترین	سراشد	می سراشد	سراشته	سراشیده بود	خواهد سرشد
بسرائر	می سرائد	بسرائر	مسرائر	سراینده	سراییده
سرفین	سرفید	می سرفید	سرفیده	سرفیده بود	خواهد سرفید
سرفه	می سرفد	سرف	سرف	سرفنده	سرفیده
سگالین	سگالید	می سگالید	سگالیده	سگالیده بود	خواهد سگالید
سگالکد	می سگالد	سگال	مسگال	سگالند	سگالیده
سجین	سجید	می سجید	سجیده	سجیده بود	خواهد سجید
سجند	می سجد	سج	مسج	سجند	سجیده

باب الششین ۷

شدن	شد	می شد	شده است	شده بود	خواهد شد
بشود	می شود	بشو	مشو	شونده	شده
شستن	شست	می شست	شسته است	شسته بود	خواهد شست
شبوید	می شوید	بشوی	مشو	شونیده	شسته
شکستن	شکست	می شکست	شکسته است	شکسته بود	خواهد شکست
شکند	می شکند	شکن	مشکن	شکنند	شکسته

خوابد شنید	شنیده بود	شنیده است	می شنید	شنید	شنیدین
شنیده	شنوید	مشو	بشنو	می شنود	بشنود
خوابد شناخت	شناخته بود	شناخته است	می شناخت	شناخت	شناختین
شناخت	شناسد	مشناس	بشناس	می شناسد	بشناسد
خوابد شناخت	شناخته بود	شناخته است	می شناخت	شناخت	شناختین
شناخت	شناختد	مشکاف	بشناخت	می مشکافد	بشناختد
خوابد شکفت	شکفته بود	شکفته است	می شکفت	شکفت	شکفتین
شکفته	شکفد	مشکف	بشکف	می شکفد	بشکفد
خوابد شکسید	شکسیده بود	شکسیده است	می شکسید	شکسید	شکسیدین
شکسید	شکیند	مشکیب	بشکیب	می شکیبد	بشکیبد
خوابد شمید	شمیده بود	شمیده است	می شمید	شمید	شمیدین
شمید	شمند	مشم	بشم	می شمند	بشمند

باب الصاد

صاد کرده بود	صاد کرده است	صاد میکرد	صاد کرد	صاد کردین
صاد کند	صاد کن	صاد کن	صاد میکند	صاد بکند
صاد خواهد کرد	صاد خواهد کرد	صاد میداد	صاد داد	صاد دادین

صلاح بدید	صلاح میدید	صلاح بدید	صلاح بدید	صلاح بدید
صبر کردن	صبر کرد	صبر میکرد	صبر کرده است	صبر خواهد کرد
صبر کنید	صبر کنید	صبر کن	صبر کن	صبر کرده

باب الضاد

ضایع کردن	ضایع کرد	ضایع میکرد	ضایع کرده است	ضایع خواهد کرد
ضایع کنید	ضایع کنید	ضایع کن	ضایع کن	ضایع کرده
ضبط کردن	ضبط کرد	ضبط میکرد	ضبط کرده است	ضبط خواهد کرد
ضبط کنید	ضبط کنید	ضبط کن	ضبط کن	ضبط کرده

باب الطاء

طپیدن	طپید	می طپید	طپیده است	خواهد طپید
لطپ	می طپد	لطپ	مطپ	طپیده
طلبیدن	طلبید	می طلبید	طلبیده است	خواهد طلبید
لطلب	می طلبد	لطلب	مطلب	طلبیده

باب الظاء

ظاہر شدن	ظاہر شد	ظاہر میشد	ظاہر شده است	ظاہر خواهد شد
ظاہر شود	ظاہر شود	ظاہر شو	ظاہر شو	ظاہر شده

ظلم کرده بود	ظلم کرده است	ظلم میکرد	ظلم کرد	ظلم کردند
ظلم کننده	ظلم کن	ظلم میکن	ظلم میکند	ظلم میکنند
ظمن برده بود	ظمن برده است	ظمن میرسد	ظمن برد	ظمن بردند
ظمن برنده	ظمن برسد	ظمن میرسد	ظمن می برد	ظمن می بردند

باب العين

عربده کرده بود	عربده کرده است	عربده میکرد	عربده کرد	عربده کردند
عربده کننده	عربده کن	عربده میکن	عربده میکند	عربده میکنند
عطسیده بود	عطسیده است	عطسید	عطسید	عطسیدند
عطسیده	معطس	معطس	معطس	معطسند
عدل کرده بود	عدل کرده است	عدل میکرد	عدل کرد	عدل کردند
عدل کننده	عدل کن	عدل میکن	عدل میکند	عدل میکنند

باب العين

غنوده بود	غنوده است	غنی غنود	غنود	غنودند
غنونده	مغنود	بغنود	مغنی غنود	بغنودند
غزیده بود	غزیده است	غنی غزید	غزید	غزیدند
غزیده	مغزید	بغزید	مغنی غزید	بغزیدند

غلطیدن	غلطید	می‌غلطید	غلطیده‌است	غلطیده بود	خواهد غلطید
اغبطد	می‌اغبطد	اغبط	مغبط	اغبطده	غلطیده

باب الفاء

فرسودن	فرسود	می‌فرسود	فرسوده‌است	فرسوده بود	خواهد فرسود
بفرساید	مفرساید	بفرساید	مفرساید	فرسایده	فرسود
فرمودن	فرمود	می‌فرمود	فرموده‌است	فرموده بود	خواهد فرمود
بفرماید	می‌فرماید	بفرماید	مفرماید	فرمایده	فرمود
فریفتن	فریفت	می‌فریفت	فریفته‌است	فریفته بود	خواهد فریفت
بفریبد	می‌فریبد	بفریبد	مفریبد	فریبده	فریفته
فروختن	فروخت	می‌فروخت	فروخته‌است	فروخته بود	خواهد فروخت
بفروشد	می‌فروشد	بفروشد	مفروشد	فروشده	فروخته
فرستادن	فرستاد	می‌فرستاد	فرستاده‌است	فرستاده بود	خواهد فرستاد
بفرستد	می‌فرستد	بفرستد	مفرستد	فرستده	فرستاد
فهمیدن	فهمید	می‌فهمید	فهمیده‌است	فهمیده بود	خواهد فهمید
بفهمد	می‌فهمد	بفهمد	مفهمد	فهمنده	فهمید

باب القاف

قابل شدن	قابل بشد	قابل شد	قابل میشد	قابل شده بود	قابل خواهد شد
قابل بشود	قابل میشود	قابل شو	قابل بشو	قابل شونده	قابل شده
قرار کردن	قرار کرد	قرار میکرد	قرار میکرد	قرار کرده بود	قرار خواهد کرد
قرار بکنند	قرار میکنند	قرار بکن	قرار بکن	قرار کنند	قرار کرده
قصد کردن	قصد کرد	قصد میکرد	قصد میکرد	قصد کرده بود	قصد خواهد کرد
قصد بکنند	قصد میکنند	قصد بکن	قصد بکن	قصد کنند	قصد کرده

باب الكاف

کشاون	کشاد	می کشاد	کشاده است	کشاده بود	خواهد کشاد
بکشاید	می کشاید	بکشای	مکشای	کشایند	کشاده
کاستن	کاست	می کاست	کاسته است	کاسته بود	خواهد کاست
بکاهد	می کاهد	بکاهد	مکاهد	کاهنده	کاسته
کاشتن	کاشت	می کاشت	کاشته است	کاشته بود	خواهد کاشت
بکارو	می کارو	بکار	مکار	کارنده	کاشته
کشتن	کشت	می کشت	کشته است	کشته بود	خواهد کشت
بکارو	می کارو	بکار	مکار	کارند	کشته
کشتن	کشت	می کشت	کشته است	کشته بود	خواهد کشت

کشد	کشند	کمش	کمش	می کشد	بکشند
خواهد کشید	کنده بود	کنده است	می کند	کند	کنند
کند	کننده	کن	بکن	میکنند	بکنند
خواهد کرد	کرده بود	کرده است	میگز	کرد	کردن
کرده	کننده	کن	بکن	میکنند	بکنند
خواهد کوفت	کوفته بود	کوفته است	میگرفت	کوفت	کوفتن
کوفت	کوبنده	کوب	بکوب	میگوید	بگوید
خواهد کشید	کشیده بود	کشیده است	می کشید	کشید	کشیدن
کشید	کشنده	کمش	بکش	می کشد	بکشند
خواهد کشید	کشیده بود	کشیده است	می کشید	کشید	کشیدن
کشیده	کشنده	بکوش	بکوش	می کوشد	بکوشند

باب الگاف

خواهد گفت	گفته بود	گفته است	می گفت	گفت	گفتن
گفت	گوینده	گوئی	بگوی	می گوید	بگوید
خواهد گرفت	گرفته بود	گرفته است	میگرفت	گرفت	گرفتن
گرفت	گیرنده	گیر	بگیر	میگیرد	بگیرد

گذشتن	گذشت	میگذشت	گذشته	گذشته بود	خواهد گذشت
بگذرد	بگذر	میگذارد	بگذر	گذرین	گذشته
گذشتن	گذاشت	میگذاشت	گذشته است	گذشته بود	خواهد گذاشت
بگذارد	بگذارد	میگذارد	بگذارد	گذارنده	گذاشته
گجاشتن	گجاشت	میگجاشت	گجاشته است	گجاشته بود	خواهد گجاشت
بگمارد	بگمارد	میگمارد	بگمارد	گمارنده	گماشته
گذاختن	گذاخت	میگذاخت	گذاخته است	گذاخته بود	خواهد گذاخت
بگذارد	بگذارد	میگذارد	بگذارد	گذارنده	گذاشته
گریختن	گریخت	میگریخت	گریخته است	گریخته بود	خواهد گریخت
بگریزد	بگریزد	میگریزد	بگریزد	گریزنده	گریخته
گسختن	گسخت	میگسخت	گسخته است	گسخته بود	خواهد گسخت
بگسلد	بگسلد	میگسلد	بگسلد	گسلنده	گسخته
گشتن	گشت	میگشت	گشته است	گشته بود	خواهد گشت
بگردد	بگردد	میگردد	بگردد	گردنده	گشته
گریستن	گریست	میگریست	گریخته است	گریخته بود	خواهد گریست
بگرید	بگرید	میگرید	بگرید	گریزنده	گریخته

گسترده بود	خواستار گسترده	گسترده است	میگسترده	گسترده	گسترون
گسترده	خواستار گسترده	گسترده است	میگسترده	گسترده	گسترون
گرویده بود	خواستار گرویده	گرویده است	میگرویده	گرویده	گرویدن
گرونده	خواستار گرویده	گرویده است	میگرویده	گرویده	گرویدن
گرویده بود	خواستار گرویده	گرویده است	میگرویده	گرویده	گرویدن
گرونده	خواستار گرویده	گرویده است	میگرویده	گرویده	گرویدن
گزیده بود	خواستار گزیده	گزیده است	میگزیده	گزیده	گزیدن
گزنده	خواستار گزیده	گزیده است	میگزیده	گزیده	گزیدن
گزیده بود	خواستار گزیده	گزیده است	میگزیده	گزیده	گزیدن
گزیننده	خواستار گزیده	گزیده است	میگزیده	گزیده	گزیدن

باب اللام

ارزیده بود	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزنده	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزیده بود	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزنده	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزیده بود	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزنده	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزیده بود	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن
ارزیننده	خواستار ارزیده	ارزیده است	میزریده	ارزیده	ارزیدن

لبیسه می لیبید بلبیس بلبیس لبسند لبسند

باب المیم

مرون مرو می مرو مرو است مرو است
 میرو می میرو میسر میسر
 مالیدن مالید می مالید میمالید میمالید
 بمالد می مالد میماند میماند
 ماندن ماند میماند میماند
 بماند میماند میماند میماند
 مکیدن مکید می مکید می مکید
 بکند می مکد می مکد می مکد

باب النون

نمودن نمود می نمود می نمود
 بنماید می نماید می نماید
 نوشتن نوشت می نوشت می نوشت
 بنویسد می نویسد می نویسد
 بنهاند می نهاند می نهاند

بهنده	بهنده	مسنه	سنه	می بنده	بنده
نگریستن	نگریسته بود	نگریشته است	می نگریست	نگریست	نگریستن
بنگرو	بنگرنده	منگر	بنگر	مینگرو	بنگرو
بخاشتن	بخاشتر بود	بخاشته است	می بخش	بخاشت	بخاشتن
بخارو	بخارنده	منگار	بخگار	می بخارو	بخارو
لواختن	لواخته بود	لواخته است	می واخت	لواخت	لواختن
بنوازو	لوازنده	منواز	بنواز	مینوازو	بنوازو
نهفتن	نهفته بود	نهفته است	می نهفت	نهفت	نهفتن
نهفند	نهفته	منهف	می نهفند	می نهفند	نهفند
نالیدن	نالیده بود	نالیده است	می نالید	نالید	نالیدن
بنالد	نالنده	منال	بنال	مینالد	بنالد
نوشیدن	نوشیده بود	نوشیده است	می نوشید	نوشید	نوشیدن
بنوشد	نوشنده	منوش	بنوش	مینوشد	بنوشد

باب الواو و ی

ورزیدن	ورزیده بود	ورزیده است	می ورزید	ورزید	ورزیدن
بورزو	ورزنده	مورز	بورز	می بورز	بورزو

باب الحاء

خواهد رسید	براسیده بود	براسیده است	می براید	براسید	براسیدن
براسیده	براسنده	براس	براس	می برسد	براسد
خواهد شست	هسته بود	هسته است	می هشت	هشت	هشتن
هسته	هسته	هسل	هسل	می هلد	هجلد

باب الیاء

خواهد یافت	یافته بود	یافته است	می یافت	یافت	یافتن
یافته	یابنده	میاب	بیاب	میسیابد	بیابد
یا خواهد کرد	یا کرده بود	یا کرده است	یا میکند	یا کرد	یا کردن
یا کرده	یاکننده	یا ممکن	یا بکن	یا میکند	یا بکند
یاری خواهد کرد	یاری کرده بود	یاری کرده است	یاری میکند	یاری کرد	یاری کردن
یاری کرده	یارکننده	یاری مکن	یاری بکن	یاری میکند	یاری بکند

کتاب آمدن نامه با نام رسید

والسلام

کتاب پند نامه

بنام یزوان

که هستیم اسیر کسند بر هوا
توئی عاصیا ز خطا بخش و بس
خطا در گذار و صوابم من

که با بخشای بر حال ما
نداریم غیر از تو فریاد رس
نگهدار ما را ز راه خطا

در لغت پیغمبر علیه السلام

شنای پیس بر بود و دل پذیر
که عرش مجیدش بود مشکا
که گذشت از قصر نیلی براق

زبان تابو و روان جانگیر
جیب خدا شرف اسبیا
سوار جهانگیر بکران براق

خطاب به نفس

مزاج تو از حال طفلی نگشت
ومی بانصالح نپر و انستی
مباشن این بازی روزگار

چهل سال عمر عزیزت گذشت
همه با هوا و هوس ساختی
مکن تکیه بر سر ناپایدار

در مدح کرم

بشد نامدار جهان کرم
کرم کامگانت کنت
وزین گرم تر هیچ بازاریست
کرم حاصل زندگانی بود
چنان از بخشش پر او از مدار
که بست آفریننده جان کرم

ولا بر که بخشد و خوان کرم
کرم نامدار جهان کنت
و در ای کرم در جهان کرمیت
کرم پیشانی بود
و ان عالمی از کرم تازه دار
بمه وقت شود کرم ستقیم

در صفت سخاوت

که مرد از سخاوت شود بختیار
در تسلیم لطف و سخامیر باش

سخاوت کند نیک بخت بسیار
بلطف و سخاوت جهانگیر باش

سخاوت بود کار صاحب دلان
 سخاوت بود پیشه مُقتبلان
 سخاوت مس عیب را کبیر است
 سخاوت همه در دمار اوقات
 مشورتا توان از سخاوت بری
 که گوی بهی از سخاوت بری

در مذمت نخبیل

اگر چرخ گردد بکام نخبیل
 و گردد کفشش گنج قار و بون
 نیز و نخبیل آنکه نامش بری
 مکن التفاتی بمال نخبیل
 نخبیل از بود ز اهری بر و بر
 نخبیل از چه باشد تو نگر مال
 سخیان ز اموال بر می خورند
 و دامتال باشد غلام نخبیل
 و گرتا بعش ربع مسکون بود
 و گرتا ز گارشش کند چاکری
 مبر نام مال و مسال نخبیل
 بهشتی بنا شد کج خبر
 بخواری چون مفلس خورد گوشت مال
 نخبیلان غم سیم و زر می خورند

در صفت لواط ضع

ولاگر تو اضع کنی اختیار
 تو اضع کنی چه سبت آدمی
 شود خلق و بنا ترا دوستدار
 زبید مردم عجب ز مردنی

کند در پشت برین جابه تو
 که از مهر پر تو بود ما اسرا
 سرفرازی و جاه را زینت است
 گرامی شوی پیش و لھا چو جان
 تواضع از ویافتن خوشتر است
 ز جاه و جلا شس تمتع بود
 که گردن از آن به کشی همچو تیغ
 تواضع بود و در از اطراز
 خفد شاخ پر یوه سر بزین
 گداگر تواضع کند خوی او ست

تواضع بود حرمت افزای تو
 تواضع زیادت کند جاه را
 تواضع کلید در جنت است
 تواضع عزیزت کند و جهان
 کسی را که گردن کشی در سر است
 کسی را که عادت تواضع بود
 تواضع مدار از خلا بق در بیخ
 تواضع کند مرد را سر و آرز
 تواضع کند بو شمن گزین
 تواضع ز گردن فرازان بکوست

در مذمت تکبر

که روزی ز دستش درانی بر
 غریب آید این معنی از شو مند
 تکبر سنا ید ز جدا جملان

تکبر مکن ز میخا رامی پسر
 تکبر ز وانا بود نا پسند
 تکبر بود عادت جا بلان

تکبر عزازیل را خوار کرد
 کسی را که عادت تکبر بود
 بنزدان لعنت گرفتار کرد
 سرشس پر عجز و از تصور بود
 تکبر بود اصل بدگوبری
 چو دانی تکبر چه می کنی
 خطا می کنی و خطا می کنی

در فضیلت علم گوید

بنی آدم از علم باید به کمال
 چو شمع از پی علم باید گدخت
 نه از چشمت و جاه و مال و نال
 خرومند باشد طلبکار علم
 که بی علم نتوان خدا شناخت
 کسی را که شد در ازل نخت بار
 که گزست پیوسته با علم
 طلب کردن علم کرد خستیار
 طلب کردن علم شد بر تو فرض
 که کار تو از علم گیر و نظام
 ترا علم در دین و دنیا تمام
 که علمت رساند به دارالقرار
 برو دامن علم گیر استوار
 که بی علم بودن بود غافل
 مباد موز جز علم گر عاقلی

در امتناع از صحبت جاهلان

مکن صحبت جاہلان اختیار
 کز زنگ و نیا و عقبی بود
 نه آمیخت چون شکر شیر باش
 از آن به که جاہل بود عکس
 به از دوستداری که جاہل بود
 کز نوشتن و کس جز اقوال بد
 که جاہل نیک عاقبت کم بود
 که جاہل بخوار نی گرفتار به
 که نادان تراز جاہل کار نیست

ولاگر خود مستدی و ہوشیار
 ز جاہل حد کردن اولی بود
 ز جاہل گریز من چون تیر باش
 ترا از دماغ بود یار غار
 اگر خصم جان تو عاقل بود
 ز جاہل سیاید جز افعال بد
 سر انجام جاہل ہم بود
 سر جاہلان بر سر چار به
 چو جاہل کسی در جهان خواست

در صفت عدل

چرا بر نیاری سر انجام داد
 چہ عدل را داننداری تو
 اگر معدلت دستیار می کند
 کنون نام نیکوست زویادگار

چو ایزد ترا این ہم کام داد
 کہ عدلت پیرایہ خسرو
 ترا مملکت پاداری کند
 چو نوشیروان عدل کرد اختیار

جهان را با انصاف آباد دارد
 جهان را به از عدل معاشیت
 ز تاثیر عدلست آرام ملک
 ترازین به آخر چه حاصل بود
 اگر خواهی از نیک بختی نشانی
 رعایت و ریغ از رعیت باد

دل اهل انصاف را شاد دارد
 که بالا تراز عدلت کار نیست
 که از عدل حاصل شود کام ملک
 که نامت شهنشاه عادل بود
 و ظلم بندی بر اهل جهان
 مراد دل و او خواهان بر آرد

در مذمت ظلم

خرابی ز بیداد بیند جهان
 کسی کاتش ظلم زد و جهان
 مده رخصت ظلم و هیچ حال
 ستم کش گرامی بر آرزوی
 ستم بر ضعیفان و سکنین مکن
 ستم بر ضعیفان بیچاره زود
 به آزار مظلوم مایل مباش

چو بستان خرم باد خزان
 بر آورد از اهل عالم افغان
 که خورشید ملکت نیاید زوال
 زند سوزا و شعله در آب گل
 که ظالم بد و زخ رو و بی سخن
 بیندیش آغز ز تنگی گور
 ز دو دو دل خلق غافل مباش

مکن مردم آزاری ای تندرانی
که ناگہ رسد بر تو قهر خداے

در صفت قناعت

ولا اگر قناعت بدست آوری
اگر تنگدستی ز سختی منال
عنی گر بناشی مکن اضطراب
ندار و خسر و مند از فقر عار
عنی راز و سیم آرایش است
قناعت بہر حال اولیٰ تر است
ز نور قناعت بر انسر و جان
در اقلیم راحت کنی سرور
کہ پیش خرد مست بہ چہت مال
کہ سلطان نخواہد خراج از خراب
کہ باشد بنی راز فقہ افتخار
ولیکن فقیر اندر آسایش است
قناعت کند ہر کہ نیک اختر است
اگر خواہی از نیک محبتی نشان

در مذمت حرص

ایا مستلا گشتہ و ردام حرص
مکن عنسر ضایع بہ تحصیل مال
شدہ مست لای عقل از جام حرص
کہ ہم زرخ گو بہر نباشد سغال

و بدختر من زندگانی بسبب او
 همه نعمت رنج سکون تراست
 چو بیچارگان بادل در و ناک
 که خواهی شدن ناگه جان پائمال
 که هستی ز ذوقش ندیم و ندیم
 چرا میکشی بار محنت چو خنجر
 که شوریده احوال به سر گشته
 که از بگردنیا و بدوین بسبب او

هر انگش در بند حرص افتاد
 گرفتیم که اموال قارون تراست
 بنواهی شد آخر گرفتار خاک
 چرا میکشی محنت از بهر مال
 چنان داد و نقش و ان بر دم
 چرا میگدازی ز سودای زر
 چنان عاشق روی ز گشته
 مباد اول آن نسر و مایه نشنا

در صفت طاعت و عبادت

بود مایل خاطر لطاعت بدام
 که دولت لطاعت توان یافتن
 که روشن بخورشید باشد جهان
 دل از نور طاعت منور شود
 کشاید و دولت جاوان

کسی را که اقبال باشد غلام
 نشاید سر از بندگی تافتن
 لطاعت بود و شتانی جانان
 سعادت ز طاعت میسر شود
 اگر بندی از بهر طاعت میان

که بالا ز طاعت نباشد بهتر
 در ایوان طاعت نشیند و باش
 شود خلق دنیا ترا دوستدار
 که جنت بود جای پر سیزگام
 که فردا ز آتش شوی رسنگام
 که حاصل کنی دولت پاندار
 که چون سنجمان شوی نیکروز
 نرسد ز آسیب روز شمار

ز طاعت نه بچد خردمند
 پرستند آفریننده باش
 اگر حق پرستی کنی اختیار
 سر از جیب پر بیهنگامی برآرد
 بآب عبادت و صنوتانزه دار
 نماز از سر صدق بر پای دار
 ز تقوی چسبند زوان بر فروز
 کسی را که از شرع باشد شعاعاً

در مذمت شیطان

شب و روز در بند عصیان بوز
 کجا باز گردد براه خدا
 که فردا نباشی زحق شرمسار
 کجا راه یابد مدار العتزار
 بود اسفل السافلین منزلت

ولا یرک محکوم شیطان بود
 کسی را که شیطان بود پیشوا
 ولا عزم عصیان مکن زخمیا
 کسی را که شیطان بود یار غما
 اگر سر نتابد ز عصیان دولت

ز عصیان کند هوشمند احترام
 کند نیک بخت از گنه آیت نواب
 مکن نفس آتار را پسند
 مکن خانه زندگانی شراب
 اگر دور باشی ز فسق و فجور

۵۰
 که آنگ باشد شکر را گدا از
 که پنهان شود نور مهر از سحاب
 که ناگه گرفتار دوزخ شو
 بسیلاب فعل بد و ناصواب
 نباشی ز گلزار فردوس دور

در بیان شراب

بده ساقی آب آتش لباس
 می لعل در ساغر ز رنگار
 بیار آن شراب چو آب حیات
 شرابی چو لعل روان بخش بار
 خوش آن می پرستی ز صاحب دلا
 خوش آن آتش شوق ارباب عشق
 خوش آن دل که دارد تمای دوست
 خوش آن دل که شبداست بر رود دوست

که مستی کند اهل دل التماس
 بود روح پرور چو لعل نگار
 که یابد ز بویش دل از غم نجات
 شراب مصفا چو روی نگار
 خوش آن ذوق ز اهل دلان
 خوش آن لذت ذوق اصحاب عشق
 خوش آن گیس که در بند سودای دوست
 خوش آن دل که شد منترش کوئی دوست

در صفت وفا

<p>که بی سکه رایج نباشد و روم که در روی جانان نباشی نخل شوی دوست اندر دل دشمنان مثاب از رخ دوستان رومهر که از دوستان می نیز و جفا بریدن زیاران خلاف وفاست میاموز کردار زشت زمان</p>	<p>ولا در وفا باش ثابت قدم مگردان زکوی و فاروی دل ز راه وفا گرد نه پیچی عثمان مکن بیوفائی چو دور سپهر منه پای همه و ن زکوی وفا جدائی ز احباب کردن خطا است بود بیوفائی سه شت زمان</p>
---	--

در فضیلت شکر

<p>ترافسح از و در اید ز شکر که واجب بود شکر پر و دگار گذاری نباشد یکی از هزار که اسلام ما شکر او زیور است بدست آوری دولت جاودان</p>	<p>ترا مال و نعمت فزاید ز شکر نفس جز بکرم خدا بریار اگر شکر حق تا بر وز شمار ولی گفتن شکر اولی تر است گراز شکر ایزد نه بندی زبان</p>
---	--